

نقد مقاله در مورد پوشش (حجاب)

چندی پیش آقای احمد قابل مقاله‌ای با عنوان «حجاب و پوشش سر و گردن» منتشر ساخته بودند که مورد نقد اینجانب قرار گرفت. اخیراً جناب آقای قابل به نقد من پاسخ داده‌اند و فرصتی پیش آمده تا نوشتار ایشان را بررسی نمایم.

آقای قابل پوشش سر و گردن را برای زنان مسلمان در برابر نامحرمان واجب نشمرده‌اند. اینجانب در اثبات وجوب شرعی امر مذکور به آیه ۳۱ از سوره نور استناد کرده بودم که می‌فرماید:

﴿وَلِيَضْرِبْنَ خُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُجُوبِهِنَّ﴾

یعنی «زنان باید روسری‌های خود را بر گریبانهایشان بزنند».

و گفته بودم که امر شارع بدلیل آیه ۶۳ از همان سوره، بر «وجوب» دلالت دارد که می‌فرماید:

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾

یعنی: «کسانی که با امر او مخالفت می‌ورزند باید بترسند که فتنه‌ای یا عذابی دردناک به ایشان

رسد.»

به همراه این دو آیه، از حدیث نبوی که شیعه و سنی آنرا از پیامبر اکرم ﷺ گزارش نموده‌اند نیز

یاد کردم که رسول خدا ﷺ به اَسْمَاءِ خَواهر عاتشه فرمودند:

«يَا أَسْمَاءُ، إِنَّ الْمَرْأَةَ إِذَا بَلَغَتِ الْمَحِيضَ لَمْ يَصْلُحْ أَنْ يُرَىٰ مِنْهَا إِلَّا هَذَا وَ هَذَا وَ أَشَارَ الْكَلْبِ»

إِلَىٰ وَجْهِهِ وَ كَفَيْهِ»

یعنی: «ای أسماء، همانا زن هنگامی که به مرحله حیض رسید، سزاوار نیست که چیزی از او دیده شود جز صورت و دو دستش تا مچ»

علاوه بر این، اجماع فقهای اسلام را از قول صاحب کتاب «جواهر الکلام» نقل کرده بودم که نوشته است:

«لَا يُنْظَرُ إِلَى جَسَدِ الْأُجُنَّبِيَّةِ وَ مَحَاسِنِهَا أَصْلًا إِلَّا لِضُرُورَةٍ إِيْجْمَاعًا بَلْ ضُرُورَةٌ مِنَ الْمَذْهَبِ وَ الدِّينِ نَعَمْ، يَجُوزُ عِنْدَ جَمَاعَةٍ أَنْ يُنْظَرَ إِلَى وَجْهِهَا وَ كَفْيِهَا مِنْ دُونِ تَلَذُّذٍ وَ لَا خَوْفِ رَيْبَةٍ أَوْ افْتِنَانٍ»

یعنی: «بر بدن زن نامحرم و زیباییهای او اصلاً نباید نگریست مگر برای امر ضروری؛ و این مسئله مورد اجماع علماء است بلکه ضروری مذهب و بلکه ضروری دین اسلام شمرده می‌شود. آری، نزد گروهی از فقها جائز است که بر صورت و دو دست زن نامحرم تا مچ او، بدون قصد لذت جویی نگاه کنند در صورتی که بیم نظر ریبه و افتادن در فتنه به میان نیاید.»

این فهرست دلائلی است که من در اثبات پوشش زن مسلمان با استناد به کتاب خدا و سنت رسول و اجماع فقهای اسلام آوردم ولی متأسفانه هیچکدام آقای احمد قابل را راضی نکرده و درباره هریک اشکالاتی آورده‌اند که ذیلاً بدانها پاسخ داده می‌شود:

۱- در مورد آیه ۳۱ سوره نور آقای قابل نوشته‌اند: «درست است که در مباحث الفاظ از بحث‌های اصول فقه، عمده فقیهان اهل اسلام را رأی بر این است که اصل در اوامر، دلالت آنها بر وجوب است مگر قرینه‌ای بر خلاف وجود داشته باشد. ولی باید توجه داشت که کثرت استعمال اوامر در قرآن و روایات در امور استحبابی - بدون وجود قرینه - سبب تردید در رویکرد اکثریت فقیهان شده و عده کثیری (که اقلیت را تشکیل می‌دهند) معتقدند که بدون وجود قرینه نه می‌توان اراده وجوب را به شارع نسبت داد و نه می‌توان مدعی اراده استحباب شد. یکی از بزرگانی که به این سخن تصریح کرده است، مرحوم صاحب معالم است.»

در این سخن آقای قابل، متأسفانه هم تناقض وجود دارد و هم در نقل از صاحب معالم، رعایت دقت نشده است!

اولاً سخن مزبور، متناقض است؛ زیرا می‌گوید: عمده فقیهان در اوامر شرعی، اصل را بر وجوب نهاده‌اند (نه استحباب) مگر قرینه‌ای بر خلاف آن موجود باشد. سپس بلافاصله می‌گوید: کثیری از اوامر قرآن و روایات، بدون هیچ قرینه‌ای برای استحباب به کار رفته‌اند و لذا فقهاء را در مسئله اوامر، به توقف واداشته‌اند! جا دارد سؤال کنیم: فقهای که اوامر شرعی را بر وجوب حمل می‌نمودند، از کجا فهمیدند که بسیاری از اوامر قرآنی و روایی بر استحباب دلالت دارند با آنکه به قول شما هیچ قرینه‌ای هم در میان نبوده است؟! آیا این سخنان، متناقض نیست و اولش، آخرش را نقض نمی‌کند؟

ثانیاً صاحب معالم هرگز ادعا نموده که اوامر قرآنی (را بدون قرینه) نمی‌توان بر وجوب حمل کرد، او تنها درباره روایاتی که شیعه امامیه از امامان علیهم‌السلام نقل کرده‌اند سخن گفته است و آقای قابل اوامر قرآن را بر روایات امامیه افزوده‌اند!

در معالم الأصول ضمن بحث از اوامر می‌نویسد: «فائدة: يُسْتَفَادُ مِنْ تَضَاعِيفِ أَحَادِيثِنَا الْمُرَوِّيةِ عَنِ الْإِئِمَّةِ - عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ - إِنَّ اسْتِعْمَالَ صِيغَةِ الْأَمْرِ فِي النَّدْبِ كَانَ شَائِعاً فِي عَرَفِهِمْ بِحَيْثُ صَارَ مِنَ الْمَجَازَاتِ الرَّاجِحَةِ الْمُسَاوِيِ احْتِمَالِهَا مِنَ اللَّفْظِ لِاحْتِمَالِ الْحَقِيقَةِ عِنْدَ انْتِفَاءِ الْمُرَجَّحِ الْخَارِجِيِّ فَيَشْكُلُ التَّعَلُّقُ فِي إِثْبَاتِ وَجُوبِ الْأَمْرِ بِمَجْرَدِ وُرُودِ الْأَمْرِ بِهِ مِنْهُمْ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ». این، تمام سخن صاحب معالم است و چنانکه می‌بینید اساساً بحث در پیرامون احادیثی است که شیعه امامیه از امامان علیهم‌السلام نقل کرده‌اند و ربطی به دلالت اوامر قرآنی ندارد. علاوه بر این، صاحب معالم تصریح نموده که از «تضاعیف احادیث» یعنی مکررات آنها، این موضوع را دریافته است و همین امر، وجود قرینه را به اثبات می‌رساند. بدین صورت که اگر در حدیثی «امر» شده تا مسلمین کاری را انجام دهند گاهی در حدیث دیگری، نسبت به همان کار «رخصت ترک» آمده است و این، قرینه‌ای می‌شود برای آنکه فقهاء امر نخستین را حمل بر استحباب کنند. اما در کجای قرآن مجید آمده است که زنان مسلمان در برابر نامحرمان اجازه دارند روسرهای خود را از سر بردارند و گریبان خویش را عریان کنند تا بتوان ادعا نمود که امر قرآنی در سوره نور بر «استحباب» دلالت دارد؟!

بنابراین فرمان «وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ» مانند نظائرش در قرآن از قبیل: «وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحاً...»^۱ که به صیغه امر غایب آمده است. معنای وجوب را در بردارد نه استحباب!

جناب آقای قابل پس از نقل سخن صاحب معالم، درصد برآمده‌اند تا نشان دهند که اساساً امر شارع، بر وجوب دلالت ندارد! ولی در برابر آیه صریح قرآن که می‌فرماید: «فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ...» لازم است پاسخی بدهند. ایشان در این باره می‌نویسند: «نمی‌توان با استناد به پرهیز از عذاب الیم، در مورد امری خاص، آنرا به تمامی اوامر تعمیم داد»!

اگر مقصود آقای قابل آنست که مخالفت با اوامر خداوند از حیث شدت و ضعف عقوبت، یکسان نیست و همه گرفتار عذاب الیم نمی‌شوند! این موضوع، ضرری به اصل مطلب نمی‌زند. در هر صورت واجب است که دست از مخالفت با امر خدا و رسول برداشت که اگر به عذاب الیم دچار نشویم از گرفتاری «فتنه» در امان نخواهیم ماند! چنانکه در آیه کریمه تصریح شده است: «أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» و چنانچه مقصود جناب قابل آنست که آیه مورد بحث، از

۱- یعنی: کسانی که راهی به ازدواج ندارند باید خویشتن دار باشند تا خدا از فضلش آنها را بی‌نیاز سازد.

امری «خاص» سخن می‌گوید و دلالت بر «عموم» ندارد! در اینصورت خوب بود پاسخ مرحوم صاحب معالم را درباره شبهه مذکور، مطالعه می‌فرمودند که نوشته است:

«فَإِنْ قِيلَ: قَوْلُهُ فِي الْآيَةِ [عَنْ أَمْرِهِ] مُطْلَقٌ فَلَا يَعْزِمُ! وَالْمُدْعَى إِفَادَتُهُ الْوُجُوبُ فِي جَمِيعِ الْأَوَامِرِ بِطَرِيقِ الْعُمُومِ. قُلْنَا: إِضَافَةُ الْمَصْدَرِ عِنْدَ عَدَمِ الْعَهْدِ، لِلْعُمُومِ: مِثْلُ ضَرْبِ زَيْدٍ وَ أَكْلِ عَمْرٍو»

یعنی «اگر در مورد آیه مزبور گفته شود که: اطلاق آیه، بر عموم دلالت ندارد! در حالی که مدّعی شما، وجوب عموم اوامر است. گوییم. مصدر مضاف بدون آنکه «الف و لام» عهد داشته باشد (یعنی: امره) بر عموم دلالت می‌نماید مانند «ضَرْبُ زَيْدٍ وَ أَكْلُ عَمْرٍو» (که شامل همه زندها یا خوردنهای آن دو می‌شود)». در اینجا آقای قابل از راه دیگری به پاسخگویی پرداخته‌اند و نوشته‌اند: «آیات بسیاری در قرآن کریم آمده است که «أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ» یا «أَنْفَقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» اکثر این آیات هم فاقد نشانه‌های دال بر اراده استحباب‌اند ولی اکثریت معتناهی از فقیهان، آنها را حمل بر استحباب کرده‌اند».

در پاسخ ایشان باید بگوییم: من منکر نیستم که در قرآن مجید به انفاق مستحبی اشاره شده است ولی این موضوع را انکار می‌کنم که آیه‌ای درباره انفاق به صیغه امر آمده باشد و بدون هیچ قرینه متصل یا منفصلی، بر وجوب دلالت نکند! به عنوان نمونه همان دو آیه‌ای را که جناب آقای قابل به اشاره آورده‌اند به طور کامل نقل می‌کنم تا معلوم شود که بر انفاق مستحب دلالت دارند یا واجب؟ در آیه اول می‌فرماید:

﴿ وَأَنْفَقُوا مِنْ مَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقْتُ وَأَكُن مِنَ الصَّالِحِينَ ﴾ (منافقون: ۱۰)

یعنی «و از آنچه روزیتان دادیم، انفاق کنید پیش از آنکه مرگ یکی از شما در رسد و آنگاه گوید که خدای من! چرا مرگم را تا مدتی نزدیک به تأخیر نیافکندی تا انفاق کنم و از صالحان باشم؟!». آیا موضوع این آیه شریه، انفاق مستحب است که ترک آن خطر و ضرری برای مرحله پس از مرگ ندارد یا انفاق واجب است که حتماً پیش از مرگ باید صورت پذیرد؟ و یا لااقل، هر دو نوع از انفاق را در بردارد و محدود به امر مستحب نیست؟

در آیه دوم می‌فرماید: ﴿ وَأَنْفَقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴾ (بقره: ۱۹۵)

یعنی: «و در راه خدا انفاق کنید و خودتان را با دستهای خویش به هلاکت میافکنید و نیکی کنید که خدا نیکوکاران را دوست دارد». آیا انفاقی که ترک آن سبب افتادن در هلاکت می‌شود، نیکوکاری واجبی است که مسلمانان برعهده دارند یا امری مستحب است؟

سرانجام جناب آقای قابل اصل قضیه را انکار نموده‌اند و می‌نویسند: «بنده مدعی هستم که در آیه ۳۱ سوره نور و سایر آیات این سوره، هیچ حکم صریحی در مورد پوشش سر و گردن وجود ندارد تا بحث از وجوب یا استحباب آن به میان آید!»

البته ایشان می‌دانند که «دلالت کلام» اقسامی دارد و یکی از آنها «دلالت التزامی» است. وقتی که سخن از «لباس پوشیدن» به میان آید، در واقع از «پیکر انسان» نیز سخن رفته است. به همین صورت هنگامی که خداوند می‌فرماید: «زنان مسلمان باید روسری‌های خود را بر گریبانهایشان بزنند.» در حقیقت از سر و گردن آنها (به دلالت التزامی) نیز یاد کرده است و این مسئله جای بحث و انکار ندارد به ویژه که خود جناب آقای قابل از استحباب پوشش سر و گردن برای زنان مسلمان بارها سخن گفته‌اند!

اما عجب آنکه پس از منتفی دانستن بحث از وجوب و استحباب، دوباره تجدید مطلع فرموده و مقطع آیات را که با «ذَلِكُمْ أَزْكَى لَكُمْ» یا «خَيْرًا لَّكُمْ» همراه شده، قرینه‌ای برای «استحباب» دانسته‌اند! و چون من پاسخ داده‌ام که در مورد «نهی از تثلیث» نیز خداوند به مسیحیان می‌فرماید: **أَنْتَهُوَ خَيْرًا لَّكُمْ** (نساء: ۱۷۱) گفته‌اند که این: «حکمی ارشادی تلقی می‌شود و نه حکمی مولوی، بهتر است منتقد محترم، خود توضیح دهند که نفس احکام ارشادی، دال بر استحباب‌اند یا وجوب؟» غافل از آنکه حکم ارشادی اگر همواره بر استحباب دلالت داشته باشد، پس اجرای عدالت (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ) و آدای امانت (أَنْ تَوَدُّوا أَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا) و امثال اینها همه باید مستحب باشند نه امری لازم و واجب!

و چون نوشته‌ام در مقطع آیه ۳۱ نور سخن از «أَزْكَى لَكُمْ» نیامده بلکه از توبه بحث فرموده که: «تَوَبُّوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» جناب قابل مرقوم داشته‌اند: «آیا اولیاء الله از ارتکاب برخی مکروهات یا استفاده از برخی مباحات (از باب حسنات الأبرار سیئات المقربین) توبه نمی‌کنند؟! و فراموش کرده‌اند که خطاب آیه شریفه، به عموم مردان و زنان مؤمن است (که دیده از محرّمات جنسی برگیرند و زنانشان، روسری‌ها را بر گریبان زنند) نه خطاب به خصوص اولیا الله!!»

۲- درباره حدیث نبوی که رسول خدا اسماء (خواهر عاتشه) را به حکم شرعی، رهنمون شدند، آقای قابل اشکال غریبی آورده‌اند، ایشان مرقوم داشته‌اند:

«اگر به خاطر شرافت نسبی اسماء با پیامبر خدا یا صحابی نزدیک به پیامبر (دختر ابوبکر) یا شرافت نسبی (همسر زبیر) رفتار او را مورد نقد قرار داده و مصلحت نمی‌بیند که لباس نازک (بدن‌نما) بر تن کند، آیا می‌توان آن را به همه زنان مسلمان تعمیم داد و یا حکم به الزام را از آن استخراج کرد؟!»

برادر محترم! رسول خدا به اَسْمَاء می فرمایند: «إِنَّ الْمَرْأَةَ إِذَا بَلَغَتِ الْمَحِيضَ...» یعنی: «زن هرگاه که به مرحله حیض رسید...» آیا این حکم، اختصاص به اَسْمَاء دختر ابوبکر (همسر زبیر) دارد یا از هر زنی که به سن حیض رسیده است، سخن می گوید؟ شما حکم عام را به ملاحظه خویشاوندی پیامبر! به حکم خاص تأویل می کنید؛ اگر ما بخواهیم احکامی را که پیامبر اکرم به امام علی و حسنین و عباس و ابن عباس و عثمان و زبیر و دیگر خویشاوندان خود ابلاغ فرموده اند، همه را مخصوص ایشان بدانیم آیا بخش مهمی از احکام اسلام را به تعطیل نکشیده ایم؟ عجیب تر از این، آن است که آقای قابل به لحن استفهام انکاری، مرقوم داشته اند: «صرفنظر از سایر ادله، آیا عنوان لَمْ يَصْلُحْ = مصلحت نیست، در این روایت، افاده وجوب می کند؟!»

جناب آقای قابل، اگر این واژه، افاده وجوب نکند در آن صورت امر غریبی لازم می آید. یعنی دیدن پیکر عریان زنان مسلمان (یا همان خانم اَسْمَاء) بر همه مردم جایز می شود؛ زیرا معنای سخن پیامبر خدا ﷺ که فرمود: «إِنَّ الْمَرْأَةَ إِذَا بَلَغَتِ الْمَحِيضَ لَمْ يَصْلُحْ أَنْ يُرَى مِنْهَا إِلَّا هَذَا وَهَذَا.» این می شود که: «همانا زن چون به مرحله حیض رسید، مصلحت نیست که چیزی از او دیده شود (هر چند این مصلحت، اقتضای وجوب ندارد و فقط مستحب است!) مگر صورت و دو دستش تا میچ!» و این فتوای جواز عریان شدن زن مسلمان در برابر هر نامحرم و بیگانه ای است! بنابراین «لَمْ يَصْلُحْ» مصلحت را در حد وجوب می رساند نه استحباب.

پس از بحث در حدیث نبوی، من اشاره نموده بودم که: «روایات ائمه اهل بیت - علیهم السلام - در باب پوشش زن مسلمان به جز وجه و کفین - نزدیک به تواتر رسیده است». و این سخن برای جناب آقای قابل گران آمده و از اینجانب حد منطقی «حدیث متواتر» را پرسیده اند (و آن حدیثی است که راویانش در تمام طبقات به اندازه ای رسیده باشند که توافق بر دروغسازگی در میان آنها عادتاً ممکن نباشد) هر چند من ادعا نکرده ام که روایات مزبور به مرز تواتر رسیده اند ولی آثار ائمه - علیهم السلام - در این باره برآستی فراوانند. و متأسفانه مجال نیست که همه آنها را از أبواب مختلف وسائل الشیعه و مستدرک الوسائل و بحار الأنوار و غیر اینها بیاورم تا جناب آقای قابل پس از رویت تمام احادیث، به اشکال و ایراد پردازند!

در مورد «اجماع فقهاء» اینجانب سخن صاحب جواهر را مبنی بر حرمت نگاه برپیکر و محاسن زنان نامحرم آوردم که توافق علمای اسلام را می رساند و در حد ضرورت مذهب بلکه ضرورت دین شمرده شده بود سپس نتیجه گرفتم که: «اگر قرار بود سرو گردن زنان در منظر عام نمایان باشد و در عین حال مردان مسلمان موظف شوند که بدانها ننگرند، چه عسر و حرج شدیدی برای مردان مسلمان پیش می آید که با آیه: ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ (حج: ۷۸) سازگار نیست». جناب آقای قابل فتوای برخی از فقهای معاصر را نقل کرده اند که بر جواز نظر به زنان غیرمسلمان و غیر متعهد به احکام اسلام، رأی داده اند. آقای قابل گفته اند که این آراء چه مشکلی با رویکردهای شریعت محمدی دارند؟! جواب آنست که: هر چند اینجانب با فتوای مزبور

کاملاً موافق نیستیم^۱ ولی آن فتوی برای مقلدان خود عسر و حرجی پدید نیاورده‌اند زیرا مردان مسلمان را از دیدن عادی زنان آنچنانی، نهی نکرده‌اند تا به امری سخت و ناممکن فرمان داده باشند ولی آنچه من نوشته‌ام که اگر بنا باشد زنان مسلمان، سرو سینه و گردن خود را در منظر عام عریان کنند و مردان مسلمان (بنا بر اجماع علماء) حق نگاه کردن به آنها را نداشته باشند، البته عسر و حرج شدیدی برای مردان پیش می‌آید و چون در آئین اسلام بنا بر نص قرآن، احکام حرجی، تشریح نشده است، لذا زنان مسلمان شرعاً مجاز نیستند که بدون پوشش سرو گردن و سینه و پا و دیگر اعضا در اجتماع حضور یابند و میان آنچه من عرض کردم و سخنان جناب آقای قابل البته تفاوت وجود دارد.

در مقاله اخیر جناب قابل، نکات دیگری نیز وجود دارد که در خور نقد است ولی چون از اهمیت کمتری برخوردارند، بدانها نپرداختم و توفیق خود و ایشان را در بهتر رساندن پیام اسلام، از خداوند بزرگ مسألت می‌کنم.

مصطفی حسینی طباطبایی

۱۴ آبانماه ۱۳۸۵

۱- مبنای فقهایی که گویند بر زنان نامسلمان و لاابالی اگر بدون حجاب باشند می‌توان نگرست، علاوه بر یکی دو حدیث، مسئله «عدم احترام» است! که گویند زنان مزبور، احترام زنان متعهد را ندارند ولی مبنای اینجانب در مسئله حجاب، علاوه بر مدارک شرع، «عدم تهییج جامعه» است؛ لذا فرق نمی‌کند که فلان زن، متعهد باشد یا لاابالی! اگر جوانان مسلمان با او بدون حجاب صحیح روبرو شوند البته در جامعه فساد پدید خواهد آمد و این مبنا را ائمه علیهم السلام تأیید کرده‌اند چنانکه در کتاب علل الشرایع و عیون أخبار الرضا از امام رضا (ع) آمده که فرمودند: «و حُرِّمَ النَّظَرُ إِلَى شُعُورِ النِّسَاءِ الْمَحْجُوبَاتِ بِالْأُرُوجِ وَإِلَى غَيْرِهِنَّ مِنَ النِّسَاءِ لِمَا فِيهِ مِنْ تَهْيِيجِ الرِّجَالِ وَ مَا يَدْعُو ← إِلَيْهِ التَّهْيِيجُ مِنَ الْفَسَادِ وَ الدُّخُولِ فِيمَا لَا يَحِلُّ وَ كَذَلِكَ مَا أَشْبَهَ الشُّعُورَ إِلَّا الَّذِي قَالَ اللهُ تَعَالَى: وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحاً فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَّبِعَاتٍ بِزِينَةٍ...» (وسائل الشیعه ج ۱۴، ص ۱۴۰، چاپ جدید ۱۳۷۳ شمسی) یعنی: «نگاه کردن به موی زنان شوهردار و جز ایشان حرام شده است زیرا که مردان را به هیجان و فساد می‌کشد و آنانرا بدانچه حلال نیست وارد می‌کند؛ و نیز نگاه کردن به اعضای دیگر آنها که مانند مویها (محرک می‌باشند)، مگر زنانی که خداوند (در سوره نور آیه ۶۰) درباره آنها فرموده است: «و بر زنانی که از کارافتاده‌اند و امید زناشویی ندارند گناهی نیست که پوشش خود را کنار نهند بدون آنکه زینتی را آشکار کنند و عفت ورزیدن برای آنها بهتر است و خدا شنوا و داناست»